

زبان: خانه وجود یا جلوه‌گاه حضور؟

غلامرضا خاکی

مصطفی فرمود خود که هر نبی

کرد چوپانیش برنا یا صبی

بی‌شبان‌ی کردن و آن امتحان

حق ندادش پیشوایی جهان

مولانا

اشاره

چندی است به دو جمله هایدگر فکر می‌کنم. نخست:

او در مصاحبه مشهورش با مجله اشپیگل می‌گوید :

« آنها (آمریکائی‌ها) هنوز گرفتار تفکری – پراگماتیسم – هستند که عمل و دستکاری تکنیکی را می‌بالد و در عین حال، راه رسیدن به تأمل درباره آنچه که خصیصه تکنیک مدرن است را می‌بندد. در این میان، برای گسستن از اندیشه پراگماتیک – پوزیتیویستی، هم در اینجا و هم در آمریکا تلاش‌هایی شده است. چه کسی از ما می‌تواند بگوید روزی در روسیه و چین، فرادش‌های کهن «تفکری» سر برنخواهند آورد که به آدمی در ممکن ساختن نسبتی آزاد با عالم تکنیکی یاری رسانند؟^۱

دوم آن که مارتین هایدگر در نامه ای درباره اومانیسم (Über den Humanismus) در

دسامبر ۱۹۴۶ در پاسخ به مجموعه سوالات ژان بوفرت (۱۰ نوامبر ۱۹۴۶) می‌نویسد:^۲

«انسان شبان و حافظ وجود است، اما خدای موجودات نیست، انسان همسایه وجود

است.»^۳

به پرسش نخست از منظر رشته تحصیلی می‌اندیشم و به دومی از زاویه احوال وجودی.

امروز هنگام فکر به این دو ناگهان در ذهنم آمد: از چه زمانی و در کجا با نام هایدگر آشنا شده‌ام؟

سابقه آشنایی

در تاملی نه چندان ژرف، برای یافتن سابقه آشنایی ام با هایدگر، دیرینه شنا سانه به اینجا می‌رسد که نام هایدگر را در اوائل انقلاب در کتابهای دکتر شریعتی دیده‌ام و پس از آن در جدال‌های دهه شصت میان پوپریان و هایدگریان در ایران، نام او در ذهنم برجسته‌تر شده است. بویژه آن هنگام که عده‌ای فضا در این جهت هدایت رنگ آمیزی می‌کردند که هایدگر فیلسوف حزب نازی است و طرفداران وطنی آن نیز بر همین راه می‌روند.

آشفته بازار داوری

ریاست دانشگاه هایدگر و فعالیت‌های او واقعیتی است که ناجوانمردانه از گاه آن، کوهی ساخته‌اند. این تهمت در آن فضای بعد از جنگ ایران، حساسی هایدگر را در میان متمایلان به لیبرالیسم و روشنفکری به گوشه رینگ انداخته بود. کسی کاری نداشت که هایدگر چه گفته است، چرا به این کار تن داده است؟ آیا انگیزه او به تمامی شخصی و و جاه‌طلبانه بوده است؟ فرآیند این انتخاب چگونه بوده است؟ در آن موقعیت به عنوان رئیس دانشگاه چه اقتضاهایی داشت؟ استقلال دانشگاه در آن زمان چه بود؟^۴ موضوع علوم انسانی آلمانی *Geisteswissenschaften* چیست؟^۵ قضیه فیزیک آریایی چه بود؟^۶

افزون بر این‌ها تصویر هایدگر به کنش و واکنش‌های سخنگو و به قول خودش همسخن ایرانی او یعنی احمد فردید نیز گره زده شد. فردید با آن پیشینه تئوری‌سازی برای حزب رستاخیز در زمان شاه و بعد تلاش برای نمایندگی و حشر و نشر با تندروان ابتدای انقلاب و آن مریدان روزنامه‌های دولتی و اصحاب حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی جملگی دست به دست هم دادند تا چون منی توجه جدی به هایدگر نکنند.

آری، این او ضاع باعث شده بود که من هیچگاه علاقمند به دیدن احمد فردید نشوم. نام او در دبیرستان به واسطه دوستی که با احمد عزیزی شاعر رفیق بود به گوشم رسیده بود و با پاره ای از اصطلاحات او بویژه ادوار تاریخی پریروز و دیروز او از دبیرستان آشنا بودم.

باری، من سالهای سال منظور هایدگر را از **دازاین** (Dasein) را نمی فهمیدم. درک نمی کردم که او با چه منظوری این اصطلاح را در برابر **سوژه** دکارتی مطرح ساخته است. در سه دهه اخیر که اطلاعاتم هم درباره هایدگر و هم احمد فردید گسترش یافت هر روز به اهمیت فلسفه قاره‌ای بیشتر پی بردم و آن را همراه با ذوق ورزی عرفانی یافتم که از بچگی مبتلای به آنم، این شد که در دو دهه اخیر آراء هایدگر برایم جدی تر شد. هر چه جلوتر آمدم موضوع هایدگر اول (متقدم) و بعد هایدگر (متأخر) که به بحث زبان رو می آورد نیز اهمیت یافت، البته گوشه چشم هم به آراء او درباره تکنولوژی پیدا کرده بودم.

رفته رفته به مرزبندی هایدگر میان تفکر و فلسفه ذهن مشغول شد و از سیطره این برداشت که تفکر یعنی فقط فلسفه ورزی خودم را نجات دادم و فهمیدم که مسئله من وجود نیست و موجود است. در سویه فردی آن خدای که موجود است یعنی هست و حضورش را باید فهم کرد و دید و در این سو نیز موجود بشری که پیرامون من قدم می زند و می تواند نشان حضور او باشد.

آگاهی من بر کلبه هایدگر و بعدها بازدید آن و چگونگی دفن او در حیاط کلیسای محل تولدش، ابعاد شاعرانگی وجود او را در من بسط داد.

شبانی

هایدگر بر این باور است که نام‌هایی چون «منطق»، «اخلاق» و «فیزیک» هم تازه هنگامی سر برمی آورند که تفکر اصیل به پایان می رسد. او باور داشت یونانیان در عصر باعظمت خود، بدون چنین عناوینی تفکر کرده اند. آنها تفکر را حتی «فلسفه» نامیدند... از جمله دعوت‌های هایدگر، رها ساختن زبان از اسارت «دستور زبان» متافیزیکی و وارد کردن آن در ساختار وجودی اصیل تر است: تفکر به عنوان ساده ترین و عالی ترین چیزها، به نسبت میان وجود و انسان مربوط است. تفکر اجازه می دهد که در خدمت وجود درآید تا حقیقت آن را بازگو کند.

«تفکر، نسبت وجود به ذات انسان را به انجام می‌رساند؛ تفکر، سازنده و ایجادکننده این نسبت نیست، بلکه تنها این نسبت را به عنوان آنچه از وجود به او عطا شده است، به وجود عرضه می‌دارد. این عرضه داشتن بدین صورت است که وجود در تفکر به زبان می‌آید. زبان، خانه وجود است. انسان در خانه زبان سکنی دارد. متفکران و شاعران، نگاهبانان این خانه‌اند و نگاهی آنان، به انجام رساندن گشودگی وجود است، بدین دلیل که این گشودگی را با سخن خود بر زبان می‌آورند و در زبان نگه می‌دارند.

نتیجه‌گیری

اشپیگل از هایدگر می‌پرسد: «به شکلی آشکار شما یک حرکت جهانی می‌بینید که در حال تبدیل به یک دولت مطلقا تکنیکی است یا به چنان دولتی تبدیل شده است ... اکنون این سوال به شکلی طبیعی مطرح می‌شود که آیا انسان فردی هنوز می‌تواند در این شبکه دوری ناخوشایند تاثیر گذارد؟ یا فلسفه به راستی می‌تواند آن را تحت تاثیر قرار دهد؟ یا اینکه هر دو می‌توانند در کنار یکدیگر در آن تاثیر گذارند؛ تا جایی که فلسفه فرد یا افرادی را به اقدام‌های مشترک تشویق کند؟» و هایدگر در پاسخ به این سوال می‌گوید: «... فلسفه ناتوان از ایجاد تغییر زودهنگام در وضعیت فعلی دنیا خواهد بود. این نه تنها در باب فلسفه، بلکه در باب هر اندیشه و کنش انسانی محضی نیز صادق است. تنها باز یک خدا می‌تواند ما را نجات دهد. تنها امکان موجود برای ما آن است که با اندیشه و شعر، زمینه‌ای را برای ظهور خدا مهیا سازیم؛ یا آنکه زمینه را برای غیاب خدا در تنزل مان مهیا سازیم تا جایی که از منظر خدای غایب ما در وضعیت تنزل بوده باشیم»

در رویکردی عارفانه، من بر این گمانم که زبان خانه حضور اوست و نه تعیین کننده ابعاد وجود. زبان اگر خالق حقیقت باشد آدمی به آنجایی می‌رسد که مخلوق خویش را بیافریند و بعد بپرستد. اصطلاح وجود به نظرم تعارفی است که هایدگر با خود کرده است برای به زبان نیابورن نام خدا در فلسفه‌اش مبادا که به الهیات تبدیل شود. هر چند در مصاحبه‌اش با اشپیگل به این نکته نزدیک شد.

^۱ متن آلمانی مصاحبه هایدگر در Der Spiegel, Nr. ۲۳؛ ۳۱ Mai ۱۹۶۷؛ متن انگلیسی مصاحبه هایدگر در Heidegger: The Man and the Thinker (۱۹۸۱)؛ متن فارسی مصاحبه هایدگر: سوره؛ دوره اول، تیر و مرداد ۱۳۷۲ - شماره ۵۲ و ۵۳؛ متن مصاحبه احمد فرید با علیرضا میبیدی در روزنامه رستاخیز آبان ۱۳۵۵.

^۲ هایدگر نامه را برای چاپ در سال ۱۹۴۷ دوباره تنظیم کرد. او در این نامه از موقعیت سارتر و به طور کلی اگزیستانسیالیسم فاصله گرفت. این اثر، توسط عبدالکریم رشیدیان، در کتاب "از مدرنیسم تا پست مدرنیسم" به عنوان "نامه درباره‌ی انسان‌گرایی" به فارسی ترجمه شده.

^۳ Heidegger, M., "Letter on Humanism" in Basic writings, ed. by D.F. Krell, (New York, London, Harper and Row press, (۱۹۷۷؛ P.۲۲۴)

^۴ در شانزدهم آوریل ۱۹۳۳ پرفسور فن مولن دوف ریاست دانشگاه فرایبورگ را به عهده می‌گیرد اما پس از کمتر از دو ماه وی از سوی وزیر فرهنگ وقت از سمت خود برکنار می‌شود که علت آن مخالفت وی با چسباندن (پلاکات) بود. در همان روز، نام برده و همچنین زائر معاون وقت دانشگاه، به سراغ هایدگر رفته و از وی می‌خواهد که ریاست دانشگاه را به عهده بگیرد و در انتخابات رئیس دانشگاه نامزد شود و علت هم آن بود که خطر به روی کار آمدن یک کارگزار حزبی به این سمت وجود داشت. هایدگر می‌گوید: "پس از مدت‌ها تردید سرانجام آمادگی خود را برای پذیرفتن این سمت آن هم فقط به خاطر منافع دانشگاهی و در صورتی که تأیید قطعی «شورا» محرز باشد اعلام کردم. با این وجود تردید من در مورد مناسب بودنم برای ریاست دانشگاه به قوت خود باقی ماند و من صبح روز انتخاب به محل ریاست دانشگاه رفتم و به همکاران حاضر، فن مولن دورف و زائر اظهار کردم که نمی‌توانم ریاست دانشگاه را به عهده بگیرم. هر دو همکار در پاسخ گفتند: تدارک انتخابت به جایی رسیده است که من دیگر نمی‌توانم از نامزدی استعفا کنم.... دومین روز تصدی سمت ریاست بود که رهبر دانشجویان به اتفاق دو همراه نزد من آمد و از نو خواستار چسباندن «پلاکات» در دانشگاه شد. من رد کردم سه دانشجوی مذکور با این تذکر که منع این امر به رهبر دانشجویی رایش، گزارش خواهد شد از نزد من رفتند. چند روز بعد دکتر «بامن» که عضو صدر رهبری در اداره‌ی آموزش عالی اس‌ا بود به من تلفن کرد و از من خواست تا با چسباندن پلاکات جوانان، همچنان که در دیگر دانشگاهها نیز عملی می‌شود، موافقت کنم. در صورت مخالفت نه فقط احتمال برکناری من، بلکه حتی احتمال بستن دانشگاه نیز می‌رفت. بنابراین در وهله‌ی اول تلاش کردم تا بلکه وزیر فرهنگ «باون» از ممانعتی که من در این مورد کرده بودم حمایت کند. وزیر فرهنگ اظهار کرد که در مقابل اس‌ا هیچ کاری از وی ساخته نیست. با وجود این ممانعت را لغو نکردم. ۱

^۵ واژه Geisteswissenschaften، که معادل آلمانی علوم انسانی است

^۶ نیمه دوم قرن نوزدهم و دهه‌های آغازین قرن بیستم دوران شکوفایی علوم ریاضی-طبیعی در آلمان است. دویچه فیزیک (به آلمانی: Deutsche Physik) یا فیزیک آریایی جنبشی ملی‌گرایانه در جامعه فیزیک آلمان در اوایل دهه ۱۹۳۰ علیه کار آلبرت اینشتین بود که فیزیک یهودی نامیده می‌شد. این لفظ از یک کتاب ۴ جلدی فیزیک اثر فیلیپ لنارت در آن دهه گرفته شده بود.

کارل یاسپرس در همان سالهای اوج شکوفایی فیزیک در آلمان اظهار می‌دارد که Wissenschaft (معادل آلمانی واژه Science) امریست ناظر بر یک کل لایتجزا و فردی که دارای wissenschaft است در عین حال فردی فلسفی، فرهیخته و آشنا با فرهنگ و تمدن و ارزش‌های فرهنگی نیز هست ویندلبانند - فیلسوف شهیر نئوکانتی همین دوره - نیز ضمن اشاره به توسعه مفهوم wissenschaft نسبت به science، اعلام می‌دارد که این دو فرق فراقی با یکدیگر دارند چرا که "wissenschaft بنا بر ماهیت خود در کنش گرانش نوعی فهم ناظر بر ربط و نسبت دانش رشته تخصصی خود آنها با تمامیت بدنه معرفت و کلیت فرهنگ (Bildung= Kultur) بوجود می‌آورد. بدین ترتیب Wissenschaft بر خلاف Science متفطن تعلق خود به کلیت فرهنگ است، کلیتی که هنر، ادبیات، تاریخ، عرف، ذوق، اخلاق، دین و ... پاره‌های دیگر آن هستند".

نک: مهدی معین زاده نقش قول به تاریخت و مساله فرهنگ (بیلدونگ) در تکوین تلقی آلمانی از علم، فلسفه علم سال نهم پاییز و زمستان ۱۳۹۸ شماره ۲ (پیاپی ۱۸)